

تحفة الاطفال

2003
SA
6351







03 SA 6351



قال الله ابتداء وبعثنا نوحا واثارا لقمر ابتداء

حسب الامير جليل القدر صاحب تاج وكنز مروج دين من حضرت سيد المرسلين
جانب تاج الملوك الدين الطال الله وربة ويدا مره وشهد قدرة وفاض على

پس از دست حق متحقق نمید

تاکید همراه زبده تجوید این سوره حمیده با حواشی جدیده الحشی به

فتح الاطفال تحفه الاطفال
مستطوره نظیر
الکیمیاء اثر

که دیده طبع شده جهت روح روح بر قوچ ضیا الملک والدين
مروج حنبت مکان خلد آشیان

که والد ماجد پادشاه شوکت دگانه زمان است محضانی سبیل الله
بجد جهد در اهتمام تمام مالا کلام راجح عفور لبنا حاجی عبد الخالق ولد طریقی

که مطبع خیریه الکاظمی
که مطبع متبع الکاظمی

تجری از خیر و ملک نفسی را نفس می پاشد که می بیند الاغ را نفس نفس می کشد و الاغ را می بیند
 و می بیند که در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است و او را در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است
 و می بیند که در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است و او را در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است
 و می بیند که در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است و او را در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است



بسم الله الرحمن الرحيم

استعانت کنیم بر اسم ان بی است
 اسم ذات الله و اوصافش بود بی است
 شد وجودش واجب ذاتش علیم و قیوم
 وصف حمن رحیم مالک روزا

صلوات و تحیات بر سر آن صلوات و تحیات بر سر آن صلوات و تحیات بر سر آن صلوات و تحیات بر سر آن
 و می بیند که در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است و او را در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است
 و می بیند که در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است و او را در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است
 و می بیند که در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است و او را در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است
 و می بیند که در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است و او را در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است

تجری از خیر و ملک نفسی را نفس می پاشد که می بیند الاغ را نفس نفس می کشد و الاغ را می بیند
 و می بیند که در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است و او را در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است
 و می بیند که در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است و او را در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است
 و می بیند که در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است و او را در این عالم کس نیست که از او بزرگتر است

بسم الله الرحمن الرحيم
 استعانت کنیم بر اسم ان بی است
 اسم ذات الله و اوصافش بود بی است
 شد وجودش واجب ذاتش علیم و قیوم
 وصف حمن رحیم مالک روزا

مستعد بشوید نسبت برین تعریفی علم شیخ معظم و مقتدای کرم از اسرار برین زبان ایسی یک بیت است از یک بیت تمسب افراطیاست از کرم شیخ قصیده خواهد شد

ممكن از خواهد مدد ز واجب تحقاق او
کو معین است و نصیر و مادی راه
چسب سبیح حمد از هر جامه از بهر سبوت
زانکه انعامش بعالم هست در انجوشما
س در و دینی نهایت هم سلام عبید
بر رسول و آل و اصحاب کرامش و انجما
بعد ازین بشو که می آرم نظم هم پار
منغی نظم سلیمانیکه هست او مقتدا

دو معنی در در است معنی اول از اول خاصیت و ثانی فاضل
از نمودن و مطلوبت معنی
و معنی در در است معنی اول از اول خاصیت و ثانی فاضل
و معنی در در است معنی اول از اول خاصیت و ثانی فاضل

بنی الفاعلین یا معقول یا فاعل
مفید است انعامت عام که همه را
عالم است که دانسته شود از آن و خود
آن از من سما جو عالم است از سر آن خود
واجب و لایق و نرسد بود در وجود جان
و هر قدره را است که بر آن
عزز و ذایل میندازد انفقار
دو عاقله خود است بنابرین تعریف از
عددی شده اند که هم عدد دارا هاد هم یک است
مشبیه خود هم جمیع است حال آنکه از ترکیب
چون است وجود هم در ذیل حکمت چون فرد
و چون در آن کتب محققین است که چون فرد
وجود است از نهایت صغر قابل تعریف
رسول از لغت قاصد و در
ذاتی که خاص شده است
حکام خداوند برای بندگانش
بهره و لذت و عدو درینجا
عالم الرسل است مراد است که بود
عالم افضل است
عالم افضل است
عالم افضل است
عالم افضل است



در آن زمان که هر چه در دسترس است به دست می آید و هر چه در دسترس نیست به دست نمی آید و هر چه در دسترس است به دست می آید و هر چه در دسترس نیست به دست نمی آید

در آن زمان که هر چه در دسترس است به دست می آید و هر چه در دسترس نیست به دست نمی آید و هر چه در دسترس است به دست می آید و هر چه در دسترس نیست به دست نمی آید

نموده و علم از آستانان فرودس نشان رنگ بر موان است

زانکه در تجوید آن نظم مست فرد و معتد
در زبان پارسی میگردد او نند با
است از جزو روش منظر و همیشا
میکنند همین تجوید قراءت را ادا
مسکون تجویدش تحفه از بهر عوام
زانکه نامش تحفه گردانیده شرح
مولدم دولانه است و کسب کرد از
چونکه بودم از فسیمان در خیر الورا

در آن زمان که هر چه در دسترس است به دست می آید و هر چه در دسترس نیست به دست نمی آید و هر چه در دسترس است به دست می آید و هر چه در دسترس نیست به دست نمی آید

در آن زمان که هر چه در دسترس است به دست می آید و هر چه در دسترس نیست به دست نمی آید و هر چه در دسترس است به دست می آید و هر چه در دسترس نیست به دست نمی آید

در آن زمان که هر چه در دسترس است به دست می آید و هر چه در دسترس نیست به دست نمی آید و هر چه در دسترس است به دست می آید و هر چه در دسترس نیست به دست نمی آید



و در حال اعتدال
 در تمام این سالها
 در تمام این سالها
 در تمام این سالها

وقت نادانی از احکام جانی ناز
 علمای بیگانه از علوم و ادب خود که
 نداشتند در آنوقت نوزده سال بود
 بود نیز گوارا در آن سال که آن وقت
 و او را یکی از نبی است احرام بار داده
 زیارت سیدالانام بدون انجام از زیارت
 و ابتدا احرام دادی قضای فاضلی حقیقی را یک
 گفت بنویسم که سبکین بودم و بی نیان
 بی چاره ساضی ایستبار میکند و فتنه
 چاره مجازی فاضلی قطع شد زیرا که سخت
 حق جل جلاله خود میفرماید: قل بفضل الله
 و رحمته فبذلک فلیفرحوا بهی
 در شان و کافه ای السلام یا زور گردان
 از این و سبکی این هم چون
 از اعطای مسجود بود که در اقدام
 انظار اعطای مسجود و مدینه قضای
 کردم و مسجود مذکور و مدینه مسجود
 هم توام و مقصد
 در حال اعتدال

وقت طفلی همه و والد شدم بر قصد حج
 والد ماجد بر حمت رفت ماندم بیو
 چاره پیچارگان افضل بی پایان خود
 رهنمون بر طریق دین و دادم صدوا
 مدت ده سال بودم در صریح محرم
 به تحصیل علوم دین نه از بهر ریاض
 بعد از آن غم وطن را کردم از حبس وطن
 هشتم اکنون معتکف در مسجد شاه ضیا

وقت نادانی از احکام جانی ناز
 علمای بیگانه از علوم و ادب خود که
 نداشتند در آنوقت نوزده سال بود
 بود نیز گوارا در آن سال که آن وقت
 و او را یکی از نبی است احرام بار داده
 زیارت سیدالانام بدون انجام از زیارت
 و ابتدا احرام دادی قضای فاضلی حقیقی را یک
 گفت بنویسم که سبکین بودم و بی نیان
 بی چاره ساضی ایستبار میکند و فتنه
 چاره مجازی فاضلی قطع شد زیرا که سخت
 حق جل جلاله خود میفرماید: قل بفضل الله
 و رحمته فبذلک فلیفرحوا بهی
 در شان و کافه ای السلام یا زور گردان
 از این و سبکی این هم چون
 از اعطای مسجود بود که در اقدام
 انظار اعطای مسجود و مدینه قضای
 کردم و مسجود مذکور و مدینه مسجود
 هم توام و مقصد
 در حال اعتدال

ادراک و طریقه عبادت معین معلوم
 قرین کفایت آن مقدار که از ادراک او بر سر
 کیست در تفصیلی شود حضرت ضیاء اللامه
 والدین لقب ممدوح بزرگوار است
 طول مصدر مجرید لاتی اجود و کسا
 معنی درازی که مضاف بر آن
 عدل مصدر ممدوح
 فعل متعدی مادمه مجریدش کن لازم است
 فعل متعدی زیادتی و بنا احسان بر آوردن
 معنی بی یکتائی
 یعنی دو چند شدن این دعای حال حال
 و زمان حال که بعد از اتمات ۱۰۰ مرتبه
 پس این دعای دست بزرگوار است
 یعنی کس که در کفایت خود او اتم
 من کل با بوم عبادت و
 من از او انسان بی اقیقت و دلدار حج علیا
 میگوید خواندن قرآن مجید و قرآن مجید
 از آن عقلا جا که با کمال تمام از شاخ خدا
 راعای و طایفه سواست و در است خرم
 سند بودی جیسیم المؤمنین خرم
 باقی است عبادت و صلواته فیضه که در آن
 تعلیم میدهم و در ادای صلواته فیضه که در آن
 این است یعنی این طبقه از دیگران
 لا یشرف علیک بکلیه شیء و غیره
 آن در پارسی اعتبارش
 در ایضاست که آنرا نکات
 لغات عرب که
 تاریخ

زانکه ادراکی معین کرد بر قدر کفایت
 حضرت شاه ضیاء و سلمه و دین
 طول عمر و عدل حکم و فضل و احسان شما
 باد باقی در تصاعف روز و ماه و سالی
 میدهم تعلیم تجوید قرآنت رابعاً
 هر که خواهد یاد گیرد تا شود فرمش ادا
 ز انجمن نظمیکه هست افضح تر از دیگر لغات
 نقل شد در پارسی از بهر توای پارسا

تاریخ این درین فانی نقل شده

تعلیم میدهم و در ادای صلواته فیضه که در آن
 این است یعنی این طبقه از دیگران
 لا یشرف علیک بکلیه شیء و غیره
 آن در پارسی اعتبارش
 در ایضاست که آنرا نکات
 لغات عرب که
 تاریخ

حاصل مسایل مفهومات منظوم
 منظوم مذکور شرح سلیمان
 حمزوری را که مانند دریا است
 در کوشش کوشش که باعث
 زیبای زینت طبع است
 بفضا و غایت شاد و یادگار
 در آن منافع بسیار است
 ابیات با بعدالی آخره از شرح مذکور است
 کن از شعار عرب غیر است
 شده ازین جهت لغت را بس کرده و جلیبی
 باریس گردیده تا که در آن اقل ذوق بندش
 را غیب شود
 قابل و راجی و غفور و در ایما و اول

حاصل نظم سلیمانیکه از حمزور مهست
 همچو در در گوشه دار می جان با سمع ر

شرح تبدیل نظم تحفه الاطفال
 از لسان نبی بزبان فارسی

برست قابل شیخ حمزوری سلیمان حسین
 کوست راجی رحمت رب غفورش

قول او حمد خداوندست همراه درو
 بر بنی واک وی هم از برای من تلام

قابل و راجی و غفور و در ایما و اول
 در جاد و خیران و در دم کلن
 صفت بیاض صفت تاب که مضاف از رحمت
 و در ماضول قیر جاد و صفت تاب که مضاف از رحمت
 ابار بویست غنی تجار است ناقص در کوشش
 خالق تقوی و کامل غافل معنی بیست و یک
 سلیمان حسین که باشد به حمزور است و در

باز در بنی واک وی هم از برای من تلام
 در بعضی اندک است
 بعضی خیار درین
 با طبعی از جمله
 انداز قافیه
 این از بنی
 این از بنی
 درود

در اول اسم آید چون احمد و زکریا
 و بیارزش کلمه باشد که بجای خدا
 فعل یا لام فعل آید چون التواذین
 و در اول اسم آید چون احمد و زکریا
 و بیارزش کلمه باشد که بجای خدا
 فعل یا لام فعل آید چون التواذین

بعد ازین مذکور این نظم است از بهر مد
 در بیان نون و تنوین مد و دولا
 نام کردم تحفه الاطفال نظم خویش را
 ناقلم ازشیخ خود ناجی میسی ذی علا
 میکنم امید بر این نظم نفع طالبان
 نیز میدارم قبول و مزد و احسان را جا
 بیان نون ساکن و تنوین و حکامین
 هر دو باعث بار اطفال و دعاهم و اقبالیان

از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این

و بعضی قرب اقبالیان میسی ذی علا
 و بعضی قرب اقبالیان میسی ذی علا
 و بعضی قرب اقبالیان میسی ذی علا
 و بعضی قرب اقبالیان میسی ذی علا
 و بعضی قرب اقبالیان میسی ذی علا
 و بعضی قرب اقبالیان میسی ذی علا
 و بعضی قرب اقبالیان میسی ذی علا
 و بعضی قرب اقبالیان میسی ذی علا
 و بعضی قرب اقبالیان میسی ذی علا
 و بعضی قرب اقبالیان میسی ذی علا
 و بعضی قرب اقبالیان میسی ذی علا

از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این
 از ده گاه چون نفع طالبان و بجای این

بهر نون ساکن و تنوین پیدایشود
 حرف اول از حروف بی غنی است
 و آن چهار حکم از چهار حکم پیدایشود
 و آن چهار حکم از چهار حکم پیدایشود
 و آن چهار حکم از چهار حکم پیدایشود

بهر نون ساکن و تنوین پیدایشود
 چهار حکم از بعد ایشان آید از حرف بی غنی
 اول اظهار است بل از حرف حلقی که نشان است
 لازم است اظهار کردن پیش از آن نشین
 هست ترتیب حروف حلق در پنج حلق
 همزه و مایس عین و حایس عین و خاشد
 حکم ثانی هر دو ادغام است در حرف تیره
 یرون است آن حروف ادغام باید

حرف اول از حروف بی غنی است
 و آن چهار حکم از چهار حکم پیدایشود
 و آن چهار حکم از چهار حکم پیدایشود
 و آن چهار حکم از چهار حکم پیدایشود

باز حلق و طرف زبان گوید که بعد از
 نون ساکن تنوین حرف بی غنی است
 و آن چهار حکم از چهار حکم پیدایشود
 و آن چهار حکم از چهار حکم پیدایشود

ادغام می شود در نون ساکن و تنوین در آنها
 ادغام می شود در نون ساکن و تنوین در آنها
 ادغام می شود در نون ساکن و تنوین در آنها
 ادغام می شود در نون ساکن و تنوین در آنها

9



در نظر غویا با قافیه نسبت در
دیهمارم ف که جمع شده اند
یعنی ادغام فون ساکن و تون
لام و رای بدون ایشان
امسکه ادغام با فون ساکن
در نظر غویا با قافیه نسبت در

لکه ادغام این دو را در ملون آمدیم
بست در نیمو بعه عمیر او در لام و
غیر او و یا که استنشاده ادغام کن
زین دو گرسید بعد از وی چو دنیا
قسم ثانی بست ادغام و نذر غنا و
هر دو را در لام و راپس حرف تکرار
حکم سوم قلب فونین پیش از بیام
سیم ساکن غنسه دار در نیز خفا قبل با

در نظر غویا با قافیه نسبت در
دیهمارم ف که جمع شده اند
یعنی ادغام فون ساکن و تون
لام و رای بدون ایشان
امسکه ادغام با فون ساکن
در نظر غویا با قافیه نسبت در
و تون در لام و
بدون غنه از بست سابق هم
شده در بست تا کبدت قوج
صفت تکرار او حکم در بست
از ان در زبده و حاشیه آن
مفصل بیان شده

این از تون ساکن
و تون که با این تون
زین هر دو یک
شده با خفا و غنه
اد اینست و تون
و حکم با



حسن و خوبی

تاریخ الحیات

اخلاقیات در بیان اظهار
و ادغام از جهت عدم تردید و اوج
مخرج و صفات خفی و مخرج
در حقیقت اخلاقیات که
از اظهار کامل است و در
در ادغام و مراد از این فصل قاریا

حکم چارم هست خفا و باقی از حروف
واجب است این حکم از دل فضل ای با وفا
یا تدرده حضرت باقی رن از یادیر
صرف اول گیر از هر لفظ است آیت
دشاد و در صفت کم جاده شخص قدما
زندگی فوزت و تقوی طب صغ
بیان احکام ثلاثه میسم ساکن
میسم ساکن تیری آید پیش صبح
نی الف کو هست لیکن شخص و حی

ادغام اند که اهل قرآن اند
معنی با آینده و شرح بیت مذکور
بیز از بیت آینده واضح و کشف
اصح کرد
این بیت از رده که است حرف اول
را کلمه را برای نحای نون

کام و نیت
و نیت
کلیت
و نیت
کلیت
و نیت
کلیت
و نیت
کلیت
و نیت
کلیت
و نیت
کلیت
و نیت
کلیت

۱۱

باید اند که در حرف بعد از الف
مستحق است از جهت که در حرف
ساکن می آید پس در حرف
این پارچه حرف بیاید چون
و قد ادوا و عود
طریقین ندارد که در حرف
عین نیست است از این
ساکن نمی آید در حرف
دلی قفل که در حرف اول
باید اند که در حرف بعد از



داستان در حدیث

اعضا اذغام از زبان که در کلام است
از اظهار در بیت و شش اذغمت
بباران در قافیه بیت اظهار یافته

عبارت از جهت تکرار اجناس
ششین است و بعد از بیست و یک
این هم حکم اذغمت در این است که باید
میباشد مثل علم با
پس از بیست و یک که در کلام
میباشد و بیست و یک که در کلام
او بیاید و با حسن اذغمت



حکمهایش سه بود هر که ضبط کنند
آن سه خواست و اذغام است و بعد از
حکم اول است خفا قبل با متح
نام کن این قسم از خفای شفوی دانما
حکم ثانی آمده اذغام در مثل خود
نام کن او را تو اذغام صغیر ای بانوا
حکم ثالث آمده اظهار در باقی حرف
هست این اظهار شفوی نزد قوم مترا

نابت میشود و اذغام
صغیر نام دارد و یکبار
صغیر نام بود نام اذغمت
در علم دان و هر گاه
قلت عمل در آن و هر گاه
بوزاد غاش را که بیاید
عمل در آن و این حکم
بسیار است که غیر از
با آنها را میشود باقی
در کلام و هر که
و غیبی بیاید و در
خفای هم در صفت
و اذغمت در صفت
کلن خفایست
برای خفایست
مهم کن و اذغمت

حکمهایش سه بود هر که ضبط کنند
آن سه خواست و اذغام است و بعد از
حکم اول است خفا قبل با متح
نام کن این قسم از خفای شفوی دانما
حکم ثانی آمده اذغام در مثل خود
نام کن او را تو اذغام صغیر ای بانوا
حکم ثالث آمده اظهار در باقی حرف
هست این اظهار شفوی نزد قوم مترا

داستان در حدیث

گفت و کرد بیبوی لام ساکن میگوید و فخر از غم و حال اظهار بر احوال خود است

۱
رس کن نه خای میم ساکن ارداری خرد

۲
در قریب و جنس او یعنی که باشد واو

۳
بیان زیادت غنیم میم و نون مستند

۴
غمه زائد کن تو میم و نون را در حال

۵
نام هر یک را بکن حرف اغنای

۶
بیان لام تعریف و لامیکه از نفس کلمه در فعل

۷
از برای لام آل قبل از حروف آمد و حاه

۸
حال اول از دو حال اظهار شدی

هر یک پنج میم و پنج واو یک است
و یکدیگر جنس اند و همرا و قریب
النجح و طاریت خفای میم ساکن
فظا در بیابان شده نه در واو
که قیاس محض ارد و طاریت
نیت بلکه قیاس در آنجا و قریب
می شود که وارد شده باشد و قیاس
پس تو از این باشد از آن حکم بقیاس
تا بر آن شیخ رحمت الله علیه از جناب
بنا بر آن شیخ رحمت الله علیه
در واو و فاخوف نمود میم ساکن
چونکه از احکام نون ساکن و بیجا
فراغت حاصل شد حال میم نون
بیان شد زیرا که شد و نون

۱۳

دیگر ساکن است نون چون
مشد و بقدر دو حرف است با اعتبار شد و نون
چنین است بیان آن که میم نون در
بیان نمود و لفظ اغنای صیغه فعل است
یعنی زیاد و غیره در آن دو
حرف نام شده اند
و حال لام تعریف لام
ادغام مخالف بود و جهت
حافظان بیان نموده شد
لام تعریف بنا بر ندیم
لام نون است ملام
احتمال که او را در کتب
ذات آن

همواره حرف اول را با لام می‌نویسند
 درین چهارده حرف اول را با لام می‌نویسند
 که طلب کن قصد خود را در حرف اول از تقصیر
 بکن و از حرف اول و فون و جلال بی‌بهره کن
 درین بیت چهارده حرف اول را با لام می‌نویسند
 که طلب کن قصد خود را در حرف اول از تقصیر
 بکن و از حرف اول و فون و جلال بی‌بهره کن

این حکم خف عقیقه نیز او امید است
 در حرف چاره اظهار گفتم چای
 نیز ادغامش بود در چهارده حرف که
 غیر مذکور آنچه باقی ماند از حرف
 تا و تا و دال و ذال و ز و ز و سین و شین
 صاد و ضاد و ط و ط و لام و نون این
 نام دارد و لام هم قمری در حرف شان
 لام مدغم را بکن شمس می‌سوی که

درین بیت چهارده حرف اول را با لام می‌نویسند
 که طلب کن قصد خود را در حرف اول از تقصیر
 بکن و از حرف اول و فون و جلال بی‌بهره کن
 درین بیت چهارده حرف اول را با لام می‌نویسند
 که طلب کن قصد خود را در حرف اول از تقصیر
 بکن و از حرف اول و فون و جلال بی‌بهره کن
 درین بیت چهارده حرف اول را با لام می‌نویسند
 که طلب کن قصد خود را در حرف اول از تقصیر
 بکن و از حرف اول و فون و جلال بی‌بهره کن
 درین بیت چهارده حرف اول را با لام می‌نویسند
 که طلب کن قصد خود را در حرف اول از تقصیر
 بکن و از حرف اول و فون و جلال بی‌بهره کن



درین بیت چهارده حرف اول را با لام می‌نویسند
 که طلب کن قصد خود را در حرف اول از تقصیر
 بکن و از حرف اول و فون و جلال بی‌بهره کن

لا یسکد از نفس که باشد در او
فعل و یاد از آن در جمیع فنون
پنجی اظهار است غیر از لام
در که در لام از جهت هم
اشد از جهت پنجبسی ادغام
و یاد از نفس فصل در نون
لام از نفس کلمه می بود و لام تعریف
می بود در نون که هر دو از حرف
شبه اند و ادغام نمید مثل التامین
و التامین را قیاس کنید مثال ادغام
لام قرنی احمد و الف مثال ادغام
لام قرنی احمد و الف مثال ادغام
تفصیل در تقصیرین و تقصیر
دو در ادغام در اینها

لام فعل اظهار میگرد و بیس از لام
مثل فلناقل نعم هم قلت دیگر لغت

بیان متمم تالیف و متجانسین متقاربین
و تفصیل احکام هر یک باعتبار ادغام

گر بیاید متفق در مخرج و هم در صفات
مجمع حرفان پس مثلان بگویند

قرب در مخرج اگر باشد خلاف اصفا
شد قریب آن دورا هم و لقب ای با

نیزه مخرج است
دو حرف که هم جمع شوند و مخرج هر دو
یک باشد در جمع صفات هم متفق
باشند آن دو حرف را مثلان می نامند
مثلاً ضرب بجهتک و ذکریک که قال هم
آن دو حرف که جمع شوند اگر در مخرج
قریب باشند در صفات
مختلف و یاد از آن صفات
تاریک باشند آن
دو حرف را قریب می گویند
مثل قد سمع الله
و الصافات صفا

۱۵



دو حرف بهم جمع شدند خواه در اول
تو با عین و خواه در بین و در اول
راکن باشند دو حرف همگ در اول
یک عمل است قطعا داخل یعنی اتصال
صوت مدغم بحد فیه و در عین و در بین
دو عمل یعنی اول را مثل ثانی را ضمن
دو اصل کردن او از هم در اول هر گاه بود
دو عمل است هر گاه باشد در اول
دو حرف بهم جمع شدند خواه در اول
تو با عین و خواه در بین و در اول
راکن باشند دو حرف همگ در اول
یک عمل است قطعا داخل یعنی اتصال
صوت مدغم بحد فیه و در عین و در بین
دو عمل یعنی اول را مثل ثانی را ضمن
دو اصل کردن او از هم در اول هر گاه بود
دو عمل است هر گاه باشد در اول

گر بود فرج دو را یک بر خلاف اوصاف
هر دو را جنین یا مندر فهم
صرف اول گر بود ساکن مسمی شد
هر دو گر باشد محرک اندر این اقسام
نام هر یک شد کسیر اشتیاق میشود
هر یکی را فهم با همست در مثالها
در میان حرف مد و تقسیم آن دو حکام هر
مد و قسم آمد یکی اصلی در فرعیست او
نام اول کن طبعی مد به اسم آمد

دو حرف بهم جمع شدند خواه در اول
تو با عین و خواه در بین و در اول
راکن باشند دو حرف همگ در اول
یک عمل است قطعا داخل یعنی اتصال
صوت مدغم بحد فیه و در عین و در بین
دو عمل یعنی اول را مثل ثانی را ضمن
دو اصل کردن او از هم در اول هر گاه بود
دو عمل است هر گاه باشد در اول
دو حرف بهم جمع شدند خواه در اول
تو با عین و خواه در بین و در اول
راکن باشند دو حرف همگ در اول
یک عمل است قطعا داخل یعنی اتصال
صوت مدغم بحد فیه و در عین و در بین
دو عمل یعنی اول را مثل ثانی را ضمن
دو اصل کردن او از هم در اول هر گاه بود
دو عمل است هر گاه باشد در اول

و در اصلی را طبعی مد سکونند که مد قسم حرف می آید



کسر حاد قینکه دو چند کسره نشود یا ادا نمیشود همچنان الف

یعنی بیخوابی آن
باشند بغیر از حرف همبند افند
نیست که پیش از حرف همبند افند
یعنی پس از حرف همبند افند
افند که در ظل و یا است
در مجموع ذرات اما الف باریدن
بمزه در حالت فقه بر بیست و شش
قریبی است پس اصل در عهد آریان

اوزه آن مدست که موقوف بر علت بود
هم بغیر از وی نمیگردد در حرف آنجا ادا
بلکه آید بعد او هر حرفی نهمز سکون
پس طبیعی باشد آن مثل طلیانسا
قسم دیگر فرعی و موقوف گشته بر سبب
چونکه نهمزه یا سکون از بعد اسلی یافت جا
حرف های مدسه باشد و اولف و یای هم
یاد گیر از لفظ نوجهم صفت بر

مشخص نیست
نوعی بیخوابی است اصل بیخوابی
بیخوابی آن که در عهد آریان
سکون نهمزه یا سکون است
که بعد از حرف فقه نهمزه یا سکون
مدسه ای نام دارد و مثل طلیانسا
موقوف است بر سبب
چونکه نهمزه یا سکون از بعد اسلی یافت جا
حرف های مدسه باشد و اولف و یای هم
یاد گیر از لفظ نوجهم صفت بر



بقول ارفاقون است بقول از
لموافنا بقول از ان
بقول از ان بقول از ان
صفت اینها است که در
کارها هم در این
صفت است که در
بقول از ان بقول از ان

این او دو یا و الف هم که ام ترا صلی اقرت میشود و در هر یک اینها دو حرکت است که در هر دو حرکت که در هر دو حرکت که در هر دو حرکت



دادم که کسان را در کتاب صیغت و کلمات از زبان او را
 و فاعل است از آن است نیز خوف که در او را نیست
 صیغت است حاصل است این کلمه گاه
 و او بیایم که در کتاب صیغت و کلمات
 نماند و در این بلام خوف علم است
 دی که بصورت الف باشد و در هر گاه نه
 باشد آن عمره باشد تلف هر گاه نه
 باشد و در کتاب صیغت و کلمات
 بیان شده هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 این صفت است که در کتاب صیغت و کلمات
 است عمره مثل این در هر گاه
 اند با صفت او را در کتاب صیغت و کلمات
 بدون صفت ماند

او ویالین است در حال سکون اربعه فتح
 به نحو خوف و صیغ الف گشته ازین هر دو
 از برای حرف مداحام سه باشد مدام
 آن وجوب است و جواز هم لزومی خطا
 پس وجوب است از برای بعد از هر دو
 هر دو در یک کلمه جارت شد مثال ای
 هست جازمه و قصر مفصل از هم بود
 هر یکی در کلمه نیست فصل ای یا نوا

و در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات

و در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات

و در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات
 در هر گاه که در کتاب صیغت و کلمات

بندت بعضی قاربت است در مثال
 در همین است که جوارش مفید
 طول توسط جویب است
 در ادبیت سر و جویب است
 در ادبیت سر و جویب است

مثال این که عارض آید ساکن اندر حال
 تعلمون و سعید و العربی ممشا
 یا مقدم همزه از حرف مدود آید این
 شد بدل نامش مثالش آمنوی ذبی
 است لازم مد اگر بعدش سکون آبی بود
 حال وصل و وقف مدش طول کرد

بیان تقسیم مد لازم از تکرار تعریف است
 قسمهای مد لازم چهار بندند
 کلی صرفی بود همراه او چون کما

قیاس کنید
 قسم سوم مد جوارش مفید است که حرف مد
 بدل از همزه پس از همزه بیاید مثل امن و او
 بدل از همزه پس از الف بدل از همزه
 و اما تا که در مثال اول الف دوم و او دور
 مثال سوم یا
 مد لازم باقی تقسیم آید در دو قسم یکی مد لازم
 مد لازم چهار قسم است کلی و صرفی مثال
 کلی و لا این مثال صرفی
 مد لازم باقی تقسیم آید در دو قسم یکی مد لازم
 مد لازم چهار قسم است کلی و صرفی مثال
 کلی و لا این مثال صرفی



بر دو قسم است دو که در فرجه
شود حاصل ضرب بهمان است
تفصیل جدا کردن یعنی فرجه
آن جدا جدا بیان کرده بود

در لازم کلی از او گویند پس
از حرف مد ساکن بیاید دوم در
دو یک کلمه باشد مثل اینجا جوتی
در لازم

هر یکی زینها مخفف هم مشتمل
شد چهار و میشود تفصیل ای اهل سخا
پس اگر در کلمه شد مد و ساکن هر دو جمع
مد او لازم و کلمی شد مسمی بی خط
یا بود موجود در حرفی ثلاثی این در چیز
حرف مد در بین او پس نام حرفی شد
هر یکی زینها مشتمل گردد و ادغام شد
و در میگردد مخفف هر گجالم یدر غما

در لازم حرفی آنست که در او اول
سور مابین بیاید و کلمی بیاید
مفرد باشد مثل ایضاً
۲۰
تفصیل در او گویند که بیاید
مشتمل آن مد را گویند که باشد
مد بیاید از او گویند که بعد از حرف
و مخفف آنرا گویند که بعد از حرف
مد ساکن باشد زینها مشتمل
در این و آن



لازم صفت لازم است که بر
 سور ما باشد و در غیر اینها
 باقی می شود و دیگر اینکه در لازم
 حروف در میان این
 شود

لازم صفتی بود لازم سوا ح را مدام
 شد وجودش منحصر در این حرف
 ک عمل بانون قاف و صا جمع می شود
 یک در عین زمین این دو و نه
 و بود صرفیکه نبود اولانی یا الف
 و او باشد طبعی شد اشارت سابقا
 است اینهم در فواح از سور کوشید یا
 در حروف حقی ظاهر منحصر شد بی

و چون قاف صاد را که اولان
 عمل جمع می باشد صفت می شود
 لازم حرفی درین صوف عین است
 ک عمل بانون قاف و صا جمع می شود
 بین است مذکور که باب ک است
 و قبل از آن بر بر ساکن با بعد از آن
 لازم است در آن توترا طول
 ۲۱
 در دو حالت است و قاف
 بی در فرات که م ف بیاید و تلفظ
 باقی بیان شده در آن م ف طبعی
 از م ف بیاید و تلفظ
 یعنی م فیکه در کتبت یک
 و در تلفظ آن م ف طبعی است
 و در غیر فواح می آید
 و این حرف که طبعی است
 سهلا م ندارد و در اول
 بیاید و در غیر فواح
 در م ظاهر می آید
 و طایفه و تلفظ می
 و رای آنرا

که هر دو نظریه یک در بیان و صفی
 عام و کمال م ا در یک یک دیگر
 بنام خود نام بی بی و الفی
 که منت موزان مدلازم دارند
 در فن خود چهارده موزانت

جمع می آرد فواید را حروف چار
 صد و شصت و هفتاد و یک
 شد تمام این نظم بر حمد خداوند کریم
 حمدیاری بر نماش میکنیم بی انتقاد
 پس هزار از مادر و دو صد هزار از نام
 بر ختام آتشی یا احمد محمد مصطفی
 نیز بر اصحاب و بر آل و تمامی تابعین
 هم جمع قاریان و سامعان را والدعا

معنی حمد که نوشته گردید در بیان
 حاصل اینک هر اصطلاحی در کتاب لغوی
 مراد فایده
 اینست که جمع می آید آن عبارت است از
 اینست که سعادت شده است به جهت این
 اینست که خداوند جل شانه
 معنی مصطفی پاک
 در گردیده
 قاریان و سامعان در عبادت
 از قاری و سامع قرآن یکله قاری
 و سامع این رساله را هم
 نسبت به دعا

۲۴



این کتاب صرف است و عدد
 بیست و پنج آن نصبت و یک
 بار بر آن عدد بیست و یک
 موقوف اند و معنی تندید در فاجحه
 سالانه بد بیان شده معنی
 صاحب عقل

تیمایش شصت و یک اندر عدد آتم
 خارج از تندید باشد یاد کسرای ذی
 هست تا بخش هزار و یکصد شصت و بود
 آن بود تا یخ اصل نظم شیخ ذی
 تم کلا یعنی ترجمه تحت الاطفال عربی من کلام
 شیخ مؤرم حمزوری و ایما چند در ترمه ساله
 در هزار و صد و هجده تمام این نظم شده
 در زبان پارسی از جمله مرد پارسی

این کتاب در کوشش عبارت عربی
 از سال مصنفین اصل رساله از
 عبارت شریعی است تقنیهای باید
 عبارت آن یکبارت با کوی رساله را
 و معنی آن کنند این رساله را
 اطفال می کنند که در بر احکام آن
 یعنی دانسته ضبط کرده بر اطفال
 یعنی در عمل می کنند ذی

۲۳
 قبل از نیالیف و نظم
 ساخته شده بود چون زنده بودید
 مسائل بودید نمودید بر آن بعد
 از کتاب معتبره متداوله صحیح کرده
 مقدم ساختیم نمودم دره قافه

کنت که بواسطه پدر و پسر و
 بود دولت و وضعی دارد
 اسم بر سر قلم است علم بر سر کما
 برادر دانه شود و وصف
 بر وصف کند و از آن وصف
 بر وصف نمود و می بیند
 سهای شخص معروف و فرزندان
 نیک علم است و فرزندان
 حاجی کنت و قاری لغب و زکیب
 نیک علم زکیب منی و منعم و این
 من بعلک و قلم و موت و کیم و کیم
 منی بیک قلم زکیب از علم است
 قلم زکیب نیک است تا که در کتبی
 بیان شده و بیان نیک است
 علم از نیک است
 بیت کرب و بار دادار

اسم من نیک و محمد شد مگر آن دو اسم
 بر سبیل بنج و منع صرف از آن آمد و
 کنت فرزند حاجی و صفی عارض قاری
 کسب علم از ملک عربان بیت
 ابتدا و آتمائش حمد باری آمد
 باز میگویم در روز بهر احمد مجتبی
 صرف شد سرمایه ام در کسر دنیای
 ای عزیزان از شما دارم تمنای دعا

بیت کرب و بار دادار
 هم محترم است
 منی ابتدا و آتمائش حمد باری
 و احمد و اول این رسالت بیان شده
 و مجتبی صیغه مفعول است از اجتناب
 منعی مصطفی و تفسیر که هر از باب
 قبال اند و ناقص
 چون تحصیل دولت
 از ناظرین رسالت
 التماس دعای منظر
 خود دارم و به سلام

بصیرة قاریان و حافظان و ناظران

برضا را خلاص مظاہر اخوان دین خاطر عقیدت با شریک برادران
شرح مبین پوشیده و مستتر مباد که در علم تجوید بحث از مخارج
وصفات حروف قرآنی میشود و از علم مخارج و صفات بهمراه عمل
آن حروف قرآن مجید صحیح ادا میشوند و در قرارت قرآن سرف
از اتصال جمیع حروف کلمه واحده و حرف آخر کلمه اول با اول
کلمه آخر چار است مگر وقتیکه وقف شود و در وقف خاطر
و اعتباری بیان شده که اعاده لازمست و در وقف اختیاری
در امام و کافی و انتهای آیت اعاده نیست و در وقف جن
هم اعاده هست که انتهای آیت نباشد و مقدار همروضه
در نماز بقدر یک آیت است و مقدار واجب یک آیت
طویل بایه آیت قصیر بهمراه فاتحه و زیاده بران سنت است
و مستحب چنانچه از ترتیب تفصیل آن دانسته شده است
در قرارت قرآن کریم اتصال جمیع حرف اول آیت تا آخر است
لازمست حرف اول کلمه بدوم آن و دوم به سوم و همچنین

تا آخر کلمه و حرف آخر کلمه اول تا اول کلمه ثانی و همچنان حرف آخر
کلمه ثانی بحرف اول کلمه ثالث و همچنان از اول هر آیت تا آخر
تا که اطلاق قرآن کریم از اتصال حروف و کلمات در وسیع
الفاظ آیت شود بمثلیکه اگر کسی بگوید که الحمد و یا الحمد لله و یا
الحمد لله رب هرگز اطلاق قرآن مجید بر آن کرده نمیشود مگر در
بگوید الحمد لله رب العالمین گفته میشود که این شخص آیت قرآن
شریف را خواند و همچنان تا و الناس و اگر شخصی از جهت احتیاج
تنفس و یا حصر وقف کرد باید که محل وقف خود را چنانچه
در متن و شرح رساله‌ها بیان شده ملاحظه فرموده بقرار حکم
ذکر شده عمل نماید و ازین ضابطه که در کلمات متفرقه الحمد لله
رب العالمین بیان شده اهل بصیرت میدانند که آنجست
که در افواه و السعواء جاریست که در سوره فاتحه از وصل بعضی
بعضی چند جا اسم شیطان لازم میگردد غلط صحیح و خطای جلی
بلکه از وهم پیداشده نه از نقل است و نه از عقل متمسکان چنین
مسائل با وجودیکه از علم روایت نبی هیره انداز علم در آیت



هم عاری اند اینقدر فکر کرده اند که قرآن کریم از اسم شیطان کی مجرب
 گردانیده شده بلکه نام شیطان و ابلیس در خود آیات قرآن مجید
 موجود است و قرارت آن آیات بلا تافوت صحیح صلوته است
 مثل دیگر آیات پس از زوم اسم شیطان در قرآن شریف چه
 لاحق شد و آنچه که ملا علی قاری رحمت الله علیه جهت تبیین
 درین باب در صفحه شتاد و چهارم شرح جزئیة مطبوعه مصر تصریح
 کرده نیست و اذا اتسق لفظ فلا عبرة بالارادة قول و ما آثر
 علی لسان بعض النحویة من القرآن فی سورة الفاتحة للشیطان
 کذا من الاسماء فی مثل هذه الت ترکیب من البناء فخطا فاحش
 و طلاق بیستیم سکتهم علی نحو دال الحروف کاف ایاک و مثالها
 غلط صیرح حاصل عبارت جناب قاری مرحوم است
 آنچه که بر زبان جاہلان قرآن مشهور شده که در سورة فاتحه
 از ترکیب کلمات چند جا اسم شیطان است خطای فاحش و
 اطلاق قبیح است و نیز سکتة نمون ایشان بر دال الحروف کاف
 ایاک و مثل آن غلط صیرح است

خاتمه سراج

الحمد لله الذي انزل على عبده قرآن الجيد وحفظه مباح حرمه
عن الخطا والزلل لم تجويد وتصلى وسلم على رسوله الحميد وآله وصحبه الشريفة
كئين خلاصة كتب متقدمين وملتقط صحف متأخرين مجموع منظوم
مولف قاری نیک محمد کریم ربیب که تحصیل علم تجويد و سند علم
مذکور را از علمای تبحرین حرمین شریفین نموده در وطن مالوف خود
مراجعت فرموده که زبان و صفا از اوصاف الفاظش کو ناه و
در زیر حرف سیاه درخنده چون مهر و روشن چون ماه است
سزد که کاتب دیوان سزای خلک کشد سواد نامه آن بر بیاض
دیده جوهری حسب فرمان واجب الاذعان خدیو جهان
وسلطان آوان مالک رقاب اقوام افغانستان غماش
الاسلام و مسلمین حضرت سراج المملکة والدين خلد الله
ملک و سلطان باهتتام راجی عفو لمنان حاجی عبدالحق خان سرکرد
مطبعة شاهی و بقلم مشکین رقم میرزا شیر محمد تلیخ بجدیم جادی استنطاب

AFGHAN GOVT



03. SA 6351

ULB Halle

3/1

000 374 369







B.I.G.

Farbkarte #13



قال الله تبارك وتعالى ورسوله
صلى الله عليه وسلم

حسب الاميرجليل القدر صاحب تاج نيلين مروج دين
جناب سراج مله الدين الطال الثميره وبرة ويدا مره وشيا

پس از تدقيق تحقيق مزيد
تاكيد يراه زبدة تجويد بن ساد حميده با حواشي جد

فتح الاطفال تحفة الاطفال
المستفيضة

گر دیده طبع شده جهت روح بر قوچ ض
مرحوم حنبت مکان خلد آشیان

که والد ماجد پادشاه شوکت دستگاه زمان است
بجهد در اهتمام تمام مالاکلام راجی غفور یمنان حاجی

که طبع متبع الکا کلام
در زین

